



An Examination and Evaluation of the Application of the “Īyāka A‘nī wa-Isma‘ī Yā Jārah” Principle in al-Ṣāfi A Comparative Study with al-Mīzān

Alireza Heydari Sedeh¹ 

1. Assistant Professor, Department of Islamic Education, Farhangian University, Tehran, Iran. Email: a.heydari@cfu.ac.ir

Abstract

The principle of “Īyāka A‘nī wa-Isma‘ī Yā Jārah” (addressing one person while intending another as the actual addressee) is a well-known interpretive principle used in Qur’anic exegesis to explain indirect forms of address. Nevertheless, methodological disagreements persist concerning its scope of validity and the criteria governing its application, particularly in al-Ṣāfi. This study aims to critically examine the application of this principle in al-Ṣāfi, with particular emphasis on a comparative analysis with al-Mīzān. Employing a descriptive-analytical method and a comparative approach, the study examines the exegetical applications of the principle in the two works. The findings indicate that Fayḍ al-Kāshānī, relying on the narrations of the Ahl al-Bayt (the Household of the Prophet) and the principle of ‘isma (infallibility), adopts a broader scope for the application of this principle. By contrast, ‘Allāma Ṭabāṭabā‘ī, emphasizing the authoritative force of the apparent meaning of the text, textual context (siyāq), and rhetorical evidence, restricts the transfer of the apparent addressee to cases supported by valid evidence. The verses cited by Fayḍ al-Kāshānī can be classified structurally into five distinct groups. In two groups—verses containing conditional constructions referring to impossible suppositions and verses containing the law-lā construction of impossibility—the linguistic structure of the verses themselves is sufficient to resolve the apparent conflict with the principle of ‘isma, and there is therefore no need to transfer the addressee. By contrast, in certain declarative and reproachful verses containing threats, the application of the principle can be justified only in light of contextual and rhetorical evidence. Overall, the comparative analysis demonstrates that the disagreement between the two exegetes concerns less the validity of the principle itself than the manner in which interpretive evidence is prioritized. Accordingly, the validity of applying this principle to any given verse should be assessed on the basis of the combined evidence provided by lexical, contextual, rhetorical, transmitted, and theological considerations. The present evaluation is conducted according to five criteria: compatibility with the apparent meaning of the verses, consistency with their context, reliability of transmitted evidence, rhetorical principles, and the theological foundations of Imami Shiism.

Keywords: “Īyāka A‘nī wa-Isma‘ī Yā Jārah”, al-Ṣāfi, al-Mīzān, methodology of Qur’anic exegesis, comparative exegesis, interpretive evidence.

Cite this article: Heydari Sedeh, A. (2026). An Examination and Evaluation of the Application of the “Īyāka A‘nī wa-Isma‘ī Yā Jārah” Principle in al-Ṣāfi: A Comparative Study with al-Mīzān. *Quranic Researches and Tradition*, 59 (1), 189-209. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.
Authors retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2026.416732.670665>



Article Type: Research Paper
Received: 16-Jun-2026
Received in revised form: 25-Jul-2026
Accepted: 4-Aug-2026
Published online: 21-Sep-2026

بررسی و ارزیابی کاربرست قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی مطالعه تطبیقی با تفسیر المیزان

علیرضا حیدری سه ده^۱

۱. استادیار، گروه آموزشی معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. رایانامه: a.heydari@cfu.ac.ir

چکیده

قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» از قواعد شناخته‌شده در تفسیر قرآن برای تبیین خطاب‌های غیرمستقیم است؛ با این حال، درباره قلمرو اعتبار و ضوابط کاربرست آن، به‌ویژه در تفسیر الصافی، اختلاف‌نظرهای روش‌شناختی وجود دارد. پژوهش حاضر با هدف نقد و ارزیابی کاربرست این قاعده در تفسیر الصافی با تأکید بر مقایسه تطبیقی آن با المیزان، با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی انجام شد. یافته‌ها نشان داد فیض کاشانی با تکیه بر روایات اهل بیت (ع) و اصل عصمت، دامنه کاربرست این قاعده را گسترده‌تر می‌داند؛ در مقابل، طباطبائی با تأکید بر حجیت ظهور، سیاق و قرائن بلاغی، انتقال مخاطب را به موارد برخورد از شواهد معتبر محدود می‌سازد. بررسی آیات مورد استناد فیض کاشانی از حیث ساختار به پنج گروه متمایز تقسیم می‌شوند و در دو گروه آیات مبتنی بر شرط ناظر به فرض محال و آیات دارای «لولا»ی امتناعیه، ساختار زبانی خود آیات برای رفع تعارض ظاهری با اصل عصمت کفایت می‌کند و نیازی به انتقال خطاب نیست. در مقابل، در برخی آیات خبری و عتابی و مشتمل بر تهدید، کاربرست این قاعده تنها در پرتو قرائن سیاقی و بلاغی قابل توجیه است. در مجموع تحلیل تطبیقی نشان داد اختلاف دو مفسر، بیش از آنکه ناظر به اصل اعتبار قاعده باشد، به نحوه اولویت‌بندی قرائن تفسیری بازمی‌گردد؛ از این رو، اعتبار کاربرست این قاعده در هر آیه باید بر پایه مجموعه قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی سنجیده شود. این ارزیابی بر اساس پنج معیار سازگاری با ظاهر آیات، هماهنگی با سیاق، اعتبار مستندات روایی، قواعد بلاغی و مبانی کلامی امامیه انجام گرفت.

کلیدواژه‌ها: ایاک أعنی واسمعی یا جاره، تفسیر الصافی، المیزان، روش‌شناسی تفسیر، تفسیر تطبیقی، قرائن تفسیری.
استناد: حیدری سه ده، علیرضا (۱۴۰۵). بررسی و ارزیابی کاربرست قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی: مطالعه تطبیقی با تفسیر المیزان. پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۹ (۱)، ۱۸۹-۲۰۹.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۲۶

بازنگری: ۱۴۰۵/۰۵/۰۳

پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۳

انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۳۰

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ و حقوق نشر برای نویسندگان محفوظ است.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2026.416732.670665>



مقدمه

خطاب‌های قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص)، به‌ویژه آیاتی که مشتمل بر نهی، عتاب، تهدید یا هشدارند، از مهم‌ترین عرصه‌های پیوند میان مباحث تفسیری، بلاغی و کلامی به شمار می‌روند؛ زیرا تفسیر این دسته از آیات، افزون بر کشف مراد الهی، با مباحث بنیادینی همچون عصمت انبیا، حجیت ظهور، نقش سیاق و اعتبار قرائن تفسیری ارتباط مستقیم دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹؛ معرفت، ۱۴۲۲ق: ج ۱: ۲۸۷). از این رو، نحوه تبیین این خطابات، یکی از شاخص‌های مهم ارزیابی مبانی روش‌شناختی مفسران در مواجهه با ظاهر آیات و قرائن دلالتی به‌شمار می‌آید.

یکی از مسائل اساسی در تفسیر این آیات، چگونگی جمع میان ظاهر برخی خطاب‌های قرآنی و اصل عصمت پیامبران (ع) است. بر پایه مبانی کلام امامیه، پیامبران (ع) در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی و نیز از هرگونه گناه و خطای مؤثر در امر هدایت مصون‌اند (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۵-۷۳؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق: ج ۲: ۳۴۷-۳۵۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۸-۱۲۶). از این رو، مفسران امامیه برای تبیین آیاتی که ظاهر آنها متضمن نهی، عتاب یا تهدید پیامبر اکرم (ص) است، راهکارهای تفسیری متفاوتی ارائه کرده‌اند. گروهی با استناد به قاعده «إِذَا كَانَ أَعْنَى وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ»، مخاطب حقیقی این خطاب‌ها را امت یا دیگر مکلفان دانسته و خطاب به پیامبر (ص) را از نوع خطاب غیرمستقیم تلقی کرده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ج ۴: ۳۸۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۴: ۵۸۱). در مقابل، گروهی دیگر، بدون عدول از ظاهر خطاب، با تکیه بر سیاق، قرائن لفظی، ساختارهای بلاغی و اغراض هدایتی آیات، میان ظاهر آیات و اصل عصمت جمع کرده‌اند (۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹؛ ج ۹: ۲۸۵؛ خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۵۱-۲۵۸). بنابراین، منشأ اختلاف مفسران را باید نه در اصل پذیرش عصمت، بلکه در تفاوت مبانی روش‌شناختی آنان در بهره‌گیری از قرائن تفسیری و تعیین قلمرو قاعده «إِذَا كَانَ أَعْنَى وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ» جست‌وجو کرد.

در میان مفسران امامیه، فیض کاشانی در تفسیر الصافی از برجسته‌ترین مفسرانی است که این قاعده را به‌صورت گسترده در تفسیر آیات خطاب به پیامبر اکرم (ص) به کار گرفته و آن را از مهم‌ترین راهکارهای رفع تعارض ظاهری میان برخی آیات و اصل عصمت دانسته است (۱۴۱۵ق، ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲). در مقابل، طباطبایی در المیزان، با وجود پذیرش اصل عصمت، در بسیاری از این آیات، ظاهر خطاب را حفظ کرده و با تکیه بر سیاق، انسجام درون‌متنی، ظرفیت‌های بلاغی و غرض هدایتی آیات، نیازی به انتقال مخاطب از ظاهر خطاب نمی‌بیند (۱۴۱۷ق، ج ۷: ۱۸۹؛ ج ۹: ۲۸۵؛ ج ۱۳: ۱۷۰). این تفاوت، صرفاً اختلاف در نتایج تفسیری نیست، بلکه بیانگر دو رویکرد متفاوت در نحوه تعامل با ظاهر آیات، قرائن دلالتی و مبانی کلامی است.

از همین رو، پرسش اصلی پژوهش آن است که کاربرست قاعده «اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی بر چه مبانی روش شناختی استوار است و این رویکرد، در مقایسه با تبیین طباطبایی، تا چه اندازه با معیارهای زبانی، بلاغی، سیاقی، روایی و کلامی سازگار است؟

مرور پژوهش های پیشین نشان می دهد که مطالعات انجام شده، عمدتاً بر سه محور متمرکز بوده اند: تبیین نسبت آیات عتاب، نهی و تهدید با اصل عصمت پیامبران (آذریک و رضایی اصفهانی، ۱۳۹۲؛ شلقامی، ۲۰۲۵؛ علیمی، ۲۰۲۳)، بررسی تفاوت های مبانی و روش تفسیری فیض کاشانی و طباطبایی در بهره گیری از روایات و قرائن تفسیری (عبدالله زاده آرانی، ۱۳۹۱). با وجود ارزش این پژوهش ها، تحلیل انتقادی کاربرست «اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی و ارزیابی تطبیقی آن با رویکرد المیزان، با تأکید بر تعامل قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی، تاکنون به صورت مستقل و نظام مند بررسی نشده است. از این رو، همچنان خلأ پژوهشی در تبیین ضوابط اعتبار، قلمرو کاربرد و معیارهای ارزیابی این اسلوب در تفسیر آیات خطاب به پیامبر اکرم (ص) وجود دارد.

بر این اساس، پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و رویکرد تطبیقی، به نقد و ارزیابی کاربرست قاعده «اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی و مقایسه آن با رویکرد تفسیری طباطبایی می پردازد و می کوشد با تحلیل آیات و ارزیابی قرائن زبانی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی، حدود اعتبار و قلمرو این قاعده را تبیین کند.

نوآوری این پژوهش در آن است که کاربرست قاعده «اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» را از سطح یک اصل تفسیری عام، به سطح یک فرضیه تفسیری نیازمند احراز قرائن تنزل می دهد؛ بدین معنا که انتقال مخاطب تنها زمانی معتبر است که مجموعه قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی، بر آن دلالت داشته باشند.

نکته لازم به ذکر این که تعبیر «قاعده اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» در این پژوهش، به تبع اصطلاح رایج در منابع تفسیری به کار رفته است؛ هرچند این تعبیر در اصل ناظر به یک اسلوب بلاغی و شیوه خطاب غیرمستقیم در زبان عربی است.

پیشینه

پژوهش های مرتبط با قاعده «اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» را می توان در چهار محور اصلی دسته بندی کرد:

پژوهش های ناظر به خاستگاه و مستندات قاعده

قاعده «اِیّاکُ اُعنی واسمعی یا جاره» نخست در منابع لغوی و بلاغی، به عنوان یکی از اسالیب تعریض و خطاب غیرمستقیم در زبان عربی مطرح شده است. ابو عبید قاسم بن سلام (۱۴۰۶ق: ج ۱: ۸)،

ابوهلال عسکری (۱۴۰۸ق: ج ۱: ۱) و زمخشری (۱۴۰۷ق: ج ۱: ۸۵) آن را از امثال مشهور عرب و نمونه‌ای برجسته از تعریض دانسته‌اند. این شیوه بلاغی، با استناد به روایت «نزل القرآن یأیّاک أَعْنی واسمعی یا جاره» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۳۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۲: ۳۶۰؛ قمی، ۱۴۰۴ق: ج ۱: ۱۶)، وارد ادبیات تفسیری شد و به یکی از مستندات مهم در تفسیر آیات خطاب به پیامبر اکرم (ص) تبدیل گردید.

در میان پژوهش‌های معاصر، مهدوی‌راد و احمدنژاد (۱۳۹۰) با بررسی سند و دلالت این روایت، نقش آن را در شکل‌گیری قاعده تبیین کرده‌اند. با وجود ارزش این پژوهش در تحلیل مستندات روایی، دامنه کاربرد قاعده در تفاسیر و معیارهای ارزیابی اعتبار آن را بررسی نکرده است.

پژوهش‌های مرتبط با آیات عتاب و اصل عصمت

بخش دیگری از مطالعات به تحلیل نسبت میان آیات عتاب، نهی و تهدید با اصل عصمت پیامبران اختصاص یافته‌است. آذریک و رضایی اصفهانی (۱۳۹۲) با تکیه بر اصل عصمت و نقش قرائن لفظی و سیاقی، نشان داده‌اند که فهم این آیات نباید صرفاً بر ظاهر ابتدایی الفاظ مبتنی باشد. همچنین شلقامی (۲۰۲۵) عتاب‌های قرآنی را در چارچوب اهداف هدایتی و تربیتی قرآن تفسیر کرده و ناسازگاری آنها با اصل عصمت را نپذیرفته‌است. علیمی (۲۰۲۳) نیز با رویکردی تربیتی، این خطاب‌ها را واجد پیام‌های اصلاحی برای امت دانسته‌است.

وجه مشترک این پژوهش‌ها، تمرکز بر تبیین نسبت آیات عتاب و اصل عصمت است؛ با این حال، هیچ‌یک به ارزیابی روش‌شناختی قاعده «یأیّاک أَعْنی واسمعی یا جاره» و نقش آن در تفسیر این آیات، به‌ویژه در مقایسه تطبیقی الصافی و المیزان، نپرداخته‌اند.

پژوهش‌های مربوط به روش تفسیری فیض کاشانی و طباطبایی

در سال‌های اخیر، شماری از پژوهش‌ها به مقایسه مبانی تفسیری فیض کاشانی و طباطبایی پرداخته‌اند. از جمله، عبدالله‌زاده آرانی (۱۳۹۱) در پژوهش «تعارض میان روایات منع از تفسیر به رأی و لزوم تدبیر در قرآن از نگاه فیض کاشانی و طباطبایی» نشان می‌دهد که هر دو مفسر، با وجود تأکید بر اعتبار تدبیر در قرآن، در نحوه بهره‌گیری از روایات، جایگاه قرائن تفسیری و تبیین فرایند فهم آیات، تفاوت‌های روش‌شناختی معناداری دارند. با این حال، این پژوهش به‌طور خاص به تحلیل قاعده «یأیّاک أَعْنی واسمعی یا جاره»، معیارهای اعتبار کاربست آن و مقایسه تطبیقی نحوه استفاده از این قاعده در تفسیر الصافی و المیزان نپرداخته‌است؛ از این رو، خلأ یادشده همچنان باقی است و پژوهش حاضر درصدد پر کردن آن است.

با وجود اهمیت این دسته از مطالعات در شناخت مبانی تفسیری دو مفسر، تأثیر این مبانی بر نحوه کاربست قاعده «یأیّاک أَعْنی واسمعی یا جاره» و معیارهای اعتبار آن، همچنان نیازمند بررسی مستقل است.

جمع‌بندی و خلا پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات موجود هر یک بر بخشی از مسئله، از جمله مستندات روایی قاعده، آیات عتاب و اصل عصمت، مبانی تفسیری فیض کاشانی و طباطبایی، یا مباحث هرمنوتیکی و روش‌شناختی تمرکز داشته‌اند. با این حال، پژوهشی که کاربرست قاعده «ایاک اُعنی واسمعی یا جاره» را در تفسیر الصافی با رویکردی انتقادی و در مقایسه‌ای نظام‌مند با میزان، بر پایه معیارهایی چون حجیت ظهور، سیاق، قرائن روایی، ساختارهای بلاغی و مبانی کلامی امامیه ارزیابی کند، یافت نشد. از این رو، پژوهش حاضر با ارائه چارچوبی روش‌شناختی، درصدد تبیین و ارزیابی اعتبار این قاعده و جبران این خلأ پژوهشی است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از حیث هدف، بنیادی و از حیث روش، توصیفی - تحلیلی با رویکرد تطبیقی و انتقادی است. داده‌های پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع تفسیری، روایی، کلامی، اصولی و بلاغی گردآوری شده‌اند. جامعه پژوهش را تمامی آیاتی تشکیل می‌دهد که فیض کاشانی در تفسیر الصافی با استناد به قاعده «ایاک اُعنی واسمعی یا جاره» تفسیر کرده‌است. این آیات پس از استخراج کامل، بر اساس ویژگی‌های زبانی و بلاغی و نوع کاربرست قاعده، در چهار مقوله اصلی شامل آیات مشتمل بر شرط محال و «لو»ی امتناعیه، آیات نهی، آیات عتاب و آیات تهدید طبقه‌بندی و تحلیل شدند.

در مرحله بعد، دیدگاه فیض کاشانی درباره هر دسته از آیات، با تفسیر همان آیات در میزان طباطبایی به صورت تطبیقی مقایسه شد تا وجوه اشتراک و اختلاف دو رویکرد در نحوه بهره‌گیری از قاعده «ایاک اُعنی واسمعی یا جاره» آشکار گردد. سپس، یافته‌های حاصل از این مقایسه بر پایه پنج معیار روش‌شناختی شامل سازگاری با ظاهر آیات، هماهنگی با سیاق، اعتبار مستندات روایی، انطباق با قواعد بلاغی زبان عربی و سازگاری با مبانی کلامی امامیه، به‌ویژه اصل عصمت پیامبران، ارزیابی و نقد شد. انتخاب این معیارها بر این مبنا صورت گرفته‌است که مهم‌ترین مبانی مورد استناد دو مفسر در پذیرش یا عدم پذیرش انتقال مخاطب را تشکیل می‌دهند و امکان ارزیابی روشمند قلمرو اعتبار این قاعده را فراهم می‌سازند.

بر این اساس، پژوهش حاضر صرفاً به گزارش یا مقایسه آرای دو مفسر بسنده نمی‌کند، بلکه با اتخاذ رویکردی تطبیقی و انتقادی، می‌کوشد میزان اعتبار کاربرست قاعده «ایاک اُعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی را بر پایه مجموعه‌ای از قرائن زبانی، سیاقی، روایی، بلاغی و کلامی تحلیل و ارزیابی کند.

۱. چارچوب مفهومی پژوهش

۱-۱. قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره»

قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» از اسالیب شناخته‌شده تعریض در بلاغت عربی است که ریشه در مثلی مشهور میان عرب دارد. در این شیوه، گوینده شخصی را مخاطب قرار می‌دهد، در حالی که مقصود اصلی فرد یا گروه دیگری است. بلاغیان این شیوه را از مهم‌ترین مصادیق تعریض دانسته و آن را ابزاری برای انتقال غیرمستقیم پیام، رعایت مقتضای حال و افزایش اثرگذاری کلام معرفی کرده‌اند (میدانی، ۱۴۱۸ق: ۱: ۹۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵: ۴۳۸؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰ق: ج ۲: ۲۹۴)

ورود این قاعده به ادبیات تفسیری بیش از همه بر پایه روایات منقول از ائمه اهل بیت (ع)، به‌ویژه روایت امام صادق (ع): «نزل القرآن بایاک أعنی واسمعی یا جاره» است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۳۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۲: ۳۶۰؛ قمی، ۱۴۰۴ق: ج ۱: ۱۶). این روایات اصل مشروعیت بهره‌گیری از این قاعده را تأیید می‌کنند، اما تعمیم آن به همه خطاب‌های قرآنی را اقتضا نمی‌کنند؛ ازاین‌رو، اعتبار کاربست آن در هر آیه نیازمند بررسی مستقل قرائن دلالتی و تفسیری است. اختلاف مفسران نیز عمدتاً ناظر به قلمرو و ضوابط اجرای این قاعده است، نه اصل مشروعیت آن. گروهی با تکیه بر روایات و اصل عصمت، دامنه کاربرد آن را توسعه داده و مخاطب حقیقی برخی خطاب‌های قرآنی را امت یا دیگر مکلفان دانسته‌اند؛ در مقابل، گروهی دیگر با استناد به اصل حجیت ظهور، انتقال مخاطب را تنها در صورت وجود قرائن معتبر لفظی، سیاقی یا روایی پذیرفته‌اند (زرکشی، ۱۴۱۰ق: ج ۲: ۱۸۷؛ سیوطی، ۱۴۰۸ق: ج ۳: ۲۳۴). در همین چارچوب، طباطبایی کاربست این قاعده را استثنایی و وابسته به قرائن معتبر دانسته و بر نقش حجیت ظهور، سیاق و ساختارهای بلاغی در کشف مراد الهی تأکید می‌کند (۱۴۱۷ق: ج ۱۷: ۲۵۶). آیت‌الله خوئی نیز هرگونه عدول از ظاهر خطاب را نیازمند دلیل معتبر دانسته و توسعه بی‌ضابطه قلمرو این قاعده را با اصول محاوره عقلایی ناسازگار می‌شمارد (خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۵۱-۲۵۸).

بر این اساس، پژوهش حاضر اصل مشروعیت قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» را مفروض می‌داند، اما درصدد اثبات یا نفی کلی آن نیست؛ بلکه کاربست این قاعده در تفسیر الصافی را با رویکردی تطبیقی و انتقادی، بر پایه پنج معیار سازگاری با ظاهر آیات، هماهنگی با سیاق، اعتبار مستندات روایی، انطباق با قواعد بلاغی زبان عربی و سازگاری با مبانی کلامی امامیه ارزیابی می‌کند تا قلمرو و حدود اعتبار آن روشن شود.

۱-۲. اصل حجیت ظهور و معیار عدول از ظاهر خطاب

اصل حجیت ظهور از بنیادی‌ترین مبانی اصول فقه و مهم‌ترین ضابطه روش‌شناختی در تفسیر قرآن کریم است. بر اساس این اصل، الفاظ تا زمانی که قرینه‌ای معتبر برخلاف معنای متبادر آنها وجود

نداشته باشد، بر ظاهر خود حمل می‌شوند و عدول از ظهور بدون دلیل معتبر با روش عقلایی فهم متن سازگار نیست (مظفر، ۱۴۲۳ق: ج ۱: ۱۶۹-۱۷۸؛ خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۵۱-۲۵۸). از این رو، ظاهر آیات نقطه آغاز فهم مراد الهی است و هرگونه تفسیر خلاف ظاهر باید بر قرائن معتبر لفظی، سیاقی، مقامی، عقلی یا روایی استوار باشد.

بر همین مبنا، کاربرست قاعده «ایاک اُعنی واسمعی یا جاره» نیز تنها زمانی موجه است که قرائن معتبر، انتقال مخاطب از ظاهر خطاب را اقتضا کند؛ بنابراین، صرف خطاب به پیامبر اکرم (ص) یا وجود تعبیری چون نهی، عتاب و تهدید، برای عدول از ظاهر آیات کفایت نمی‌کند. در همین چارچوب، طباطبایی با وجود پذیرش اصل این قاعده، اجرای آن را وابسته به قرائن معتبر دانسته و در بسیاری از موارد، با تکیه بر سیاق، ساختارهای بلاغی و غرض هدایتی آیات، ظاهر خطاب را حفظ می‌کند (۱۴۱۷ق: ج ۳: ۷۲-۷۸). در مقابل، فیض کاشانی در موارد بیشتری با استناد به روایات و اصل عصمت، مخاطب حقیقی آیات را غیر از پیامبر اکرم (ص) می‌داند (۱۴۱۵ق: ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲). از این رو، یکی از معیارهای اصلی این پژوهش، سنجش میزان انطباق کاربرست این قاعده با اصل حجیت ظهور و ارزیابی کفایت قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی در هر مورد است.

۳-۱. اصل عصمت و تأثیر آن در تفسیر خطاب‌های قرآنی

اصل عصمت از بنیادی‌ترین مبانی کلام امامیه و یکی از مهم‌ترین پیش‌فرض‌های مفسران شیعه در تفسیر آیات مربوط به پیامبران، به‌ویژه پیامبر اکرم (ص)، است. بر اساس این اصل، پیامبران در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی و نیز از هرگونه گناه و خطای ناسازگار با مقام هدایت الهی مصون‌اند (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۵-۷۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۸-۱۲۶). از این رو، تفسیر آیاتی که ظاهر آنها مشتمل بر نهی، عتاب یا تهدید پیامبر اکرم (ص) است، همواره از مهم‌ترین مباحث تفسیری و کلامی بوده و مفسران امامیه کوشیده‌اند میان ظاهر این آیات و اصل عصمت جمع کنند.

یکی از مهم‌ترین راهکارهای ارائه‌شده برای این جمع، تمسک به قاعده «ایاک اُعنی واسمعی یا جاره» است. بر اساس این دیدگاه، هرچند خطاب در ظاهر متوجه پیامبر اکرم (ص) است، مقصود حقیقی امت یا دیگر مکلفان‌اند و خطاب به پیامبر (ص) کارکردی تعلیمی، تربیتی یا بلاغی دارد. فیض کاشانی در تفسیر الصافی در موارد متعددی با استناد به روایات و این قاعده، چنین تحلیلی را برگزیده و آن را راهکاری برای صیانت از اصل عصمت دانسته‌است.

در مقابل، طباطبایی با وجود پذیرش اصل عصمت، آن را به‌تنهایی مجوز عدول از ظاهر آیات نمی‌داند. از نظر وی، انتقال مخاطب تنها در صورتی پذیرفتنی است که قرائن معتبر لفظی، سیاقی، بلاغی یا روایی آن را اقتضا کند؛ از این رو، در بسیاری از آیات با تحلیل سیاق، ساختارهای بلاغی و غرض هدایتی قرآن، میان ظاهر خطاب و اصل عصمت جمع می‌کند، بی‌آنکه نیازی به انتقال مخاطب باشد (۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹؛ ج ۹: ۲۸۵؛ خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۵۱-۲۵۸).

بر این اساس، اختلاف فیض کاشانی و طباطبایی، بیش از آن که به اصل پذیرش عصمت بازگردد، ناظر به جایگاه این اصل در فرآیند تفسیر و حدود نقش آن در عدول از ظاهر آیات است. از این رو، پژوهش حاضر اصل عصمت را نه دلیلی مستقل برای انتقال مخاطب، بلکه یکی از معیارهای ارزیابی در کنار ظاهر آیات، سیاق، قرائن لفظی، ساختارهای بلاغی و مستندات روایی می‌داند و کاربست قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» را در هر مورد بر پایه مجموع این قرائن ارزیابی می‌کند.

۴-۱. معیارهای تحلیل و ارزیابی دیدگاه فیض کاشانی

با توجه به مبانی نظری پیش‌گفته، ارزیابی کاربست قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی نیازمند چارچوبی روشمند است. پژوهش حاضر، ضمن پذیرش اصل مشروعیت این قاعده، اعتبار اجرای آن را در هر آیه وابسته به وجود قرائن معتبر می‌داند؛ از این رو، دیدگاه فیض کاشانی بر پایه پنج معیار ارزیابی می‌شود.

نخست، سازگاری با ظاهر آیات و اصل حجیت ظهور؛ بدین معنا که انتقال مخاطب تنها در صورتی پذیرفتنی است که بر قرائن معتبر استوار باشد و موجب عدول بی‌دلیل از ظهور آیات نشود (مظفر، ۱۴۲۳ق: ج ۱: ۱۶۹-۱۷۸؛ خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۵۱-۲۵۸).

دوم، هماهنگی با سیاق و انسجام درون‌متنی؛ زیرا سیاق از مهم‌ترین ابزارهای تعیین مخاطب، غرض کلام و حدود دلالت آیات است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۳: ۷۲-۷۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰ق: ج ۲: ۱۸۷).

سوم، اعتبار مستندات روایی؛ به این معنا که افزون بر اصل وجود روایت، سند، دلالت و میزان انطباق آن با ظاهر آیه و سایر قرائن نیز ارزیابی می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۳۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۲: ۳۶۰).

چهارم، انطباق با قواعد بلاغی و ساختارهای زبانی عربی؛ زیرا اعتبار استناد به این قاعده باید با توجه به ویژگی‌های بلاغی آیه، مانند تعریض، کنایه، شرط و «لو»ی امتناعیه، سنجیده شود (سکاکی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۳۶۸؛ جرجانی، ۱۴۱۱ق: ۲۴۳؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق: ج ۲: ۷۱). پنجم، سازگاری با مبانی کلامی امامیه، به‌ویژه اصل عصمت؛ با این توضیح که اصل عصمت در این پژوهش معیار مستقل و حاکم بر سایر معیارها تلقی نمی‌شود، بلکه در کنار ظاهر آیات، سیاق، قرائن لفظی، مستندات روایی و قواعد بلاغی ارزیابی خواهد شد (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۵-۷۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۸-۱۲۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹).

بر این اساس، داوری درباره دیدگاه فیض کاشانی بر پذیرش یا ردّ کلی قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» مبتنی نیست، بلکه هر مورد از کاربست این قاعده به‌صورت مستقل و بر پایه مجموعه معیارهای یادشده بررسی می‌شود. این چارچوب، امکان مقایسه‌ای روشمند میان رویکرد

تفسیری فیض کاشانی و طباطبایی را فراهم ساخته و حدود اعتبار و قلمرو کاربرد این قاعده را با اتکا به ضوابط تفسیری روشن می‌سازد.

۲. تحلیل کاربرد قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی

۲-۱. مبانی و روش تفسیری فیض کاشانی در کاربرد قاعده

فیض کاشانی از برجسته‌ترین مفسران امامیه است که قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» را به‌مثابه یکی از ابزارهای مهم فهم خطاب‌های قرآنی در تفسیر الصافی به کار گرفته‌است. مبنای اصلی این رویکرد، روایات منقول از اهل بیت (ع)، به‌ویژه روایت مشهور «نزل القرآن بایاک أعنی واسمعی یا جاره» است که در منابع روایی امامیه نقل شده‌است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۳۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۲: ۳۶۰؛ قمی، ۱۴۰۴ق: ج ۱: ۱۶).

بر اساس این روایت، در بخشی از آیاتی که ظاهر خطاب آنها متوجه پیامبر اکرم (ص) است، مقصود حقیقی امت اسلامی یا گروهی دیگر از مکلفان‌اند؛ ازاین‌رو، فیض کاشانی در موارد متعددی این قاعده را مبنای تفسیر آیات قرار داده‌است (۱۴۱۵ق: ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲).

بررسی تفسیر الصافی نشان می‌دهد که کاربرد این قاعده نزد فیض بر مستندی واحد استوار نیست، بلکه بسته به اقتضای هر آیه، از ترکیب روایات تفسیری، قرائن بلاغی و مبانی کلامی بهره می‌گیرد. در این میان، اصل عصمت پیامبران نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ ازاین‌رو، در مواردی که ظاهر آیه مشتمل بر نهی، عتاب یا تهدید پیامبر (ص) است، انتقال مخاطب به امت یا دیگر مکلفان راهکاری برای جمع میان ظاهر آیات و اصل عصمت تلقی می‌شود. (همان: ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲).

با وجود این، بررسی موارد استناد فیض نشان می‌دهد که شیوه استدلال وی از الگوی ثابتی پیروی نمی‌کند. در برخی آیات، روایت تفسیری نقش اصلی را ایفا می‌کند؛ در برخی دیگر، اصل عصمت محور استدلال است و در پاره‌ای موارد نیز مجموعه‌ای از قرائن روایی، بلاغی و کلامی به‌صورت توأمان مبنای تفسیر قرار می‌گیرد. این تنوع نشان می‌دهد که قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» در اندیشه تفسیری فیض، بخشی از منظومه روش‌شناختی او در رفع تعارض ظاهری میان دلالت آیات و مبانی اعتقادی امامیه است.

همین تنوع این پرسش را مطرح می‌کند که آیا میان این مستندات سلسله‌مراتب مشخصی وجود دارد یا انتخاب هر یک تابع ویژگی‌های هر آیه است. پاسخ به این پرسش، تنها از طریق تحلیل موردی نمونه‌های تفسیری امکان‌پذیر است؛ ازاین‌رو، در ادامه، نمونه‌های شاخص کاربرد این قاعده در چهار گونه زبانی بررسی و با تفسیر المیزان مقایسه خواهد شد.

در عین حال، شماری از مفسران و قرآن‌پژوهان، خطابات مشتمل بر نهی، تهدید و عتاب را خطاباتی حقیقی می‌دانند و معتقدند این خطابات، با وجود تعلق به پیامبران، منافاتی با اصل عصمت ندارند؛ زیرا این آیات ناظر به بیان قوانین عام الهی، تأکید بر مسئولیت بندگی و تعلیم امت‌اند و تحقق

خارجی متعلق خطاب یا وقوع معصیت از پیامبران را اقتضا نمی‌کنند. از این رو، جمع میان این آیات و اصل عصمت، بدون انتقال مخاطب و با تکیه بر سیاق و اغراض بلاغی نیز امکان‌پذیر است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹؛ ج ۹: ۲۸۵-۲۸۹؛ ج ۱۷: ۲۵۶؛ ابن عاشور، ۱۴۰۴ق: ج ۷: ۱۶۴-۱۶۸).

با این حال، از آنجا که هدف پژوهش حاضر ارزیابی کاربست این قاعده در تفسیر الصافی با مقایسه رویکرد المیزان است، بررسی تفصیلی این دیدگاه خارج از قلمرو پژوهش حاضر قرار می‌گیرد.

۲-۲. کاربست قاعده در آیات مشتمل بر شرط محال و «لو»ی امتناعیه

نخستین حوزه‌ای که فیض کاشانی در آن به قاعده «إِذَاكَ أَعْنَى وَاسْمَعِي يَا جَارَه» استناد می‌کند، آیاتی است که در قالب جمله شرطیه یا «لو»ی امتناعیه، فرضی را بیان می‌کنند که تحقق آن درباره پیامبر اکرم (ص) یا دیگر پیامبران، با اصل عصمت ناسازگار می‌نماید. از دیدگاه وی، این گونه خطابات ناظر به وقوع واقعی فعل نیست، بلکه مخاطب حقیقی آنها امت اسلامی یا دیگر مکلفان اند و خطاب به پیامبر (ص) جنبه‌ای تعلیمی و تربیتی دارد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ج ۴: ۳۸۲).

نمونه روشن این رویکرد، آیه (وَلَيْتُنَّ أَشْرَكَتَ لَيَحْطَبَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (زمر: ۶۵) است. فیض کاشانی با تکیه بر اصل عصمت، تحقق شرط را درباره پیامبر اکرم (ص) ممتنع دانسته و خطاب را متوجه امت می‌داند (همان: ج ۴: ۳۸۲). در مقابل، طباطبایی انتقال مخاطب را ضروری نمی‌شمارد؛ زیرا جمله شرطیه تنها بر ملازمه میان شرط و جزا دلالت دارد و از تحقق خارجی شرط حکایت نمی‌کند. بنابراین، آیه در مقام بیان قاعده‌ای کلی درباره آثار شرک است، نه گزارش وقوع آن از پیامبر (ص)، و از این رو با اصل عصمت منافاتی ندارد (۱۴۱۷ق: ج ۱۷: ۲۵۶).

همین رویکرد در تفسیر آیه (وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (انعام: ۸۸) نیز قابل مشاهده است. فیض کاشانی با استناد به امتناع صدور شرک از پیامبران، قاعده «إِذَاكَ أَعْنَى» را مبنای انتقال مخاطب قرار می‌دهد (۱۴۱۵ق: ج ۴: ۳۸۲). در مقابل، طباطبایی ساختار «لو»ی امتناعیه را خود قرینه‌ای بر عدم تحقق شرط می‌داند؛ زیرا «لو» در این مقام، امتناع جزا را به سبب امتناع شرط می‌رساند و از وقوع خارجی شرط حکایت نمی‌کند. از این رو، حفظ ظاهر خطاب، بدون انتقال مخاطب، با اصل عصمت کاملاً سازگار است (۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹؛ ابن عاشور، ۱۴۰۴ق: ج ۷: ۱۶۴-۱۶۸).

مقایسه این دو نمونه نشان می‌دهد که اختلاف فیض کاشانی و طباطبایی، بیش از آنکه ناشی از پذیرش یا انکار قاعده «إِذَاكَ أَعْنَى وَاسْمَعِي يَا جَارَه» باشد، به تفاوت در ترتیب و اعتبار قرائن تفسیری بازمی‌گردد. فیض کاشانی، با تقدم دادن روایات تفسیری و اصل عصمت، انتقال مخاطب را راه‌حل رفع تعارض ظاهری می‌داند؛ اما طباطبایی، با تکیه بر ظاهر آیه، ساختار شرطی، دلالت «لو»ی امتناعیه و سیاق، تعارضی میان خطاب ظاهری و اصل عصمت نمی‌بیند و تنها در صورت وجود

قرینه معتبر از ظاهر آیه عدول می‌کند. از این‌رو، در این دسته از آیات، قرائن نحوی و بلاغی، به‌تنهایی توان تبیین مراد آیه و رفع تعارض ظاهری با اصل عصمت را دارند و استناد به قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي واسمعی یا جاره» ضرورت تفسیری نمی‌یابد.

۲-۳. کاربرست قاعده در آیات دارای ساختار «لولا»ی امتناعیه

نمونه شاخص این دسته، آیات ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء است: (وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كُذِّتَ تَوْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا). فیض کاشانی با استناد به روایات تفسیری، این آیات را نیز از مصادیق قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي واسمعی یا جاره» دانسته و بر آن است که مخاطب حقیقی، امت پیامبر (ص) است، هرچند خطاب در ظاهر متوجه شخص پیامبر اکرم (ص) باشد (۱۴۱۵ق: ج ۳: ۲۰۸).

با این حال، بررسی ساختار نحوی و بلاغی آیه نشان می‌دهد که «لولا» در این مقام، لولا امتناعیه است؛ یعنی تحقق شرط («أَنْ تَبْتَئَكَ») سبب امتناع تحقق جزا («لَقَدْ كُذِّتَ تَوْكُنُ») شده است. از این‌رو، آیه در مقام نسبت دادن گرایش یا لغزش به پیامبر (ص) نیست، بلکه بر استمرار تأیید، تثبیت و لطف الهی نسبت به آن حضرت دلالت دارد. همچنین، فعل «كاد» از افعال مقاربه است و بر نزدیک بودن فرضی وقوع فعل دلالت می‌کند، نه بر تحقق خارجی آن؛ بنابراین، از ظاهر آیه نیز وقوع رُکون استفاده نمی‌شود (ابن هشام، ۱۴۱۱ق: ج ۱: ۴۷۸-۴۸۰؛ ابن عاشور، ۱۴۰۴ق: ج ۱۵: ۱۵۸-۱۶۰).

طباطبایی نیز آیه را ناظر به بیان عظمت تأیید الهی و تثبیت پیامبر (ص) می‌داند و بر این اساس، نیازی به انتقال مخاطب از شخص پیامبر (ص) به امت نمی‌بیند؛ زیرا خود ساختار آیه، با اصل عصمت کاملاً سازگار است. (۱۴۱۷ق: ج ۱۳: ۱۷۰)

بررسی حاضر نشان می‌دهد که در این دسته از آیات، انتقال مخاطب از پیامبر (ص) به امت، بیش از آنکه بر قرائن لفظی، سیاقی و بلاغی آیه استوار باشد، بر پیش‌فرض کلامی امتناع صدور شرک از پیامبران مبتنی است. در مقابل، ساختار نحوی و بلاغی آیه، به‌ویژه دلالت «لولا»ی امتناعیه و فعل «كاد»، بدون نفی ظاهر خطاب، هیچ‌گونه وقوع خارجی گرایش یا لغزش را برای پیامبر (ص) اثبات نمی‌کند. از این‌رو، ظاهر آیه، سیاق و ساختار بلاغی آن با اصل عصمت قابل جمع است و انتقال مخاطب، تنها در صورت وجود قرائن معتبر افزون بر این شواهد، توجیه‌پذیر خواهد بود. بر این اساس، در این نمونه، استناد به قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي واسمعی یا جاره» از پشتوانه تفسیری کافی برخوردار به نظر نمی‌رسد.

۲-۴. کاربرست قاعده در آیات نهی

دسته دیگری از آیاتی که فیض کاشانی در تفسیر آنها به قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي واسمعی یا جاره» استناد می‌کند، آیات مشتمل بر نهی خطاب به پیامبر اکرم (ص) است. از دیدگاه وی، با توجه به اصل عصمت، این نهی‌ها ناظر به احتمال ارتکاب فعل از سوی پیامبر (ص) نیست، بلکه مخاطب حقیقی آنها امت

اسلامی است و خطاب به پیامبر (ص) با هدف تأکید بر اهمیت حکم، تعلیم مخاطبان و افزایش تأثیر کلام الهی صورت گرفته است (۱۴۱۵ق: ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲).

این مبنا در تفسیر آیاتی مانند (وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (انعام: ۱۴) آشکار است. فیض کاشانی با استناد به قاعده «إِیَّاکَ أَعْنِ»، نهی را متوجه امت می‌داند؛ زیرا نهی حقیقی از شرک نسبت به پیامبر اکرم (ص) را با اصل عصمت ناسازگار می‌شمارد (همان: ج ۲: ۲۴۳). در مقابل، طباطبایی معتقد است که نهی در این گونه آیات الزاماً بر وقوع یا احتمال وقوع فعل دلالت ندارد، بلکه می‌تواند در مقام تثبیت توحید، تأکید بر اهمیت حکم و تعلیم امت به کار رفته باشد؛ از این رو، حفظ ظاهر خطاب با اصل عصمت منافاتی ندارد (۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹).

همین تفاوت مبنایی در تفسیر آیه (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) (قصص: ۸۸) نیز دیده می‌شود. فیض کاشانی این آیه را از مصادیق قاعده «إِیَّاکَ أَعْنِ واسمعی یا جاره» دانسته و مخاطب واقعی آن را عموم مکلفان معرفی می‌کند (۱۴۱۵ق: ج ۴: ۱۰۵).

در مقابل، طباطبایی با حفظ مخاطب ظاهری، این نهی را از اسالیب بلاغی قرآن در تأکید بر توحید می‌داند؛ بدین معنا که خطاب مستقیماً متوجه پیامبر اکرم (ص) است، اما پیام هدایتی آن همه مؤمنان را دربر می‌گیرد (۱۴۱۷ق: ج ۱۶: ۸۵). بدین ترتیب، شمول هدایتی آیه، مستلزم انتقال مخاطب نیست و می‌توان میان مخاطب مستقیم و گستره پیام تفکیک قائل شد.

این تفاوت برداشت، به تلقی متفاوت دو مفسر از کارکرد بلاغی نهی بازمی‌گردد. در علم معانی، نهی همواره برای منع از وقوع فعل در آینده به کار نمی‌رود، بلکه با توجه به مقام و سیاق، می‌تواند اغراضی چون تأکید، تعلیم، تثبیت ارزش‌های اعتقادی، تهدید یا برجسته‌سازی اهمیت یک اصل دینی را افاده کند (تفتازانی، ۱۴۱۱ق: ج ۲: ۸۱؛ هاشمی، ۱۴۱۹ق: ۳۲۶). از این رو، صرف وجود صیغه نهی، به تنهایی قرینه‌ای بر انتقال مخاطب به شمار نمی‌رود.

برآیند تحلیل این نمونه‌ها نشان می‌دهد که اختلاف دو مفسر، بیش از آنکه در پذیرش کارکرد تربیتی این خطاب‌ها باشد، در شیوه تبیین آن است. فیض کاشانی این کارکرد را غالباً از طریق انتقال مخاطب و با تکیه بر روایات تفسیری و اصل عصمت توضیح می‌دهد، در حالی که طباطبایی همان غرض تربیتی را در پرتو سیاق، ظهور الفاظ و اغراض بلاغی نهی قابل تبیین می‌داند. از این رو، بر پایه معیارهای این پژوهش، هرگاه قرائن درون‌متنی برای تبیین کارکرد تعلیمی و هدایتی نهی کفایت کنند، حفظ ظاهر خطاب از استحکام روش شناختی بیشتری برخوردار است؛ اما در مواردی که روایات معتبر، قرائن مستقلی بر انتقال مخاطب فراهم آورند، استناد به قاعده «إِیَّاکَ أَعْنِ واسمعی یا جاره» نیز می‌تواند توجیه تفسیری قابل قبولی داشته باشد. بنابراین، معیار نهایی در ارزیابی این دسته از آیات، نه اصل پذیرش یا رد قاعده، بلکه میزان پشتیبانی آن از سوی مجموعه قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی و روایی است.

۲-۵. کاربرست قاعده در آیات عتاب

آیات مشتمل بر عتاب الهی نسبت به پیامبر اکرم (ص)، از مهم‌ترین عرصه‌های اختلاف روش‌شناختی مفسران امامیه در کاربرست قاعده «إِيتَاكَ أَعْنَى وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ» به شمار می‌روند؛ زیرا ظاهر این آیات نوعی مؤاخذه پیامبر (ص) را القا می‌کند و تبیین نسبت آن با اصل عصمت، رویکردهای تفسیری متفاوتی را پدید آورده‌است. فیض کاشانی با تکیه بر روایات اهل بیت (ع) و اصل عصمت، در بسیاری از این موارد مخاطب حقیقی را امت یا گروهی از مؤمنان می‌داند و خطاب به پیامبر (ص) را از سنخ خطاب‌های تعلیمی و تربیتی تلقی می‌کند (۱۴۱۵ق: ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲). در مقابل، طباطبایی می‌کوشد با بهره‌گیری از سیاق، ظهور الفاظ و ساختارهای بلاغی، ظاهر خطاب را حفظ کند و میان آن و اصل عصمت جمع نماید (۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹).

نمونه روشن این اختلاف، آیه (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ) (توبه: ۴۳) است.

فیض کاشانی با استناد به روایات، مخاطب واقعی عتاب را منافقان و متخلفان از جهاد می‌داند و نسبت دادن خطای واقعی به پیامبر اکرم (ص) را با اصل عصمت ناسازگار می‌شمارد (۱۴۱۵ق: ج ۲: ۳۹۵). در مقابل، طباطبایی جمله افتتاحی «عفا الله عنک» را قرینه‌ای بر تکریم و ملاطفت الهی دانسته و عتاب پس از آن را از نوع عتاب تربیتی، نه مؤاخذه ناشی از گناه، تفسیر می‌کند (۱۴۱۷ق: ج ۹: ۲۸۵-۲۸۹). از منظر بلاغی نیز، تقدیم جمله دعایی بر جمله استفهامی از شیوه‌های شناخته‌شده تخفیف عتاب و حفظ کرامت مخاطب است؛ از این رو، خود ساختار آیه امکان جمع میان ظاهر خطاب و اصل عصمت را فراهم می‌آورد (سکاکی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۳۹۱؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق: ج ۲: ۸۸).

همین تفاوت در تفسیر آیات آغازین سوره عبس نیز مشاهده می‌شود. فیض کاشانی با استناد به روایات، انتساب رفتار یادشده را به پیامبر اکرم (ص) نمی‌پذیرد و فاعل آیات را شخص دیگری معرفی می‌کند تا اصل عصمت محفوظ بماند (۱۴۱۵ق: ج ۵: ۲۷۵). در مقابل، طباطبایی با بررسی هم‌زمان روایات، سیاق سوره و شواهد تاریخی، بر آن است که تعیین مخاطب یا فاعل آیات باید بر پایه مجموع قرائن صورت گیرد و اصل عصمت، به‌تنهایی مجوز عدول از ظاهر آیات نیست (۱۴۱۷ق: ج ۲: ۲۰۳-۲۱۲).

تحلیل تطبیقی این نمونه‌ها نشان می‌دهد اختلاف دو مفسر، بیش از آنکه به اصل عصمت بازگردد، ناظر به جایگاه آن در سلسله‌مراتب قرائن تفسیری است. فیض کاشانی در موارد تعارض ظاهری، روایات و مبانی کلامی را در تعیین مخاطب نقش‌آفرین‌تر می‌داند؛ در حالی که طباطبایی تا حد امکان با حفظ ظهور آیات و تکیه بر سیاق و ساختار بلاغی، از انتقال مخاطب پرهیز می‌کند. بر این اساس، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد اعتبار کاربرست قاعده «إِيتَاكَ أَعْنَى وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ» در آیات عتاب، امری موردی و وابسته به مجموعه قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی و روایی است و نمی‌توان آن را به‌عنوان راهکاری عام برای همه خطاب‌های عتاب‌آمیز قرآن به کار گرفت.

۲-۶. کاربست قاعده در آیات خبری مشتمل بر تهدید و هشدار

نمونه شاخص این دسته، آیه ۱۲۰ سوره بقره است: (وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ). فیض کاشانی با استناد به روایات تفسیری، بخش‌های مشتمل بر هشدار و تهدید در این گونه آیات را از مصادیق قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» دانسته و بر این باور است که هرچند خطاب در ظاهر متوجه پیامبر اکرم (ص) است، مقصود اصلی، امت اسلامی است تا از پیروی خواسته‌های اهل کتاب برحذر داشته شوند (۱۴۱۵ق: ج ۱: ۱۸۵).

برخلاف آیات شرطیه و آیات مشتمل بر «لو» یا «لولا»ی امتناعیه، در این دسته، مسئله صرفاً به ساختار نحوی آیه محدود نمی‌شود؛ زیرا هشدار و تهدید، بخشی از غرض هدایتی آیه را تشکیل می‌دهد. از این رو، احتمال کاربست قاعده «ایاک أعنی» در این موارد، بیش از دو گروه پیشین است؛ باین حال، پذیرش آن همچنان نیازمند بررسی سیاق، غرض کلامی و قرائن بلاغی هر آیه است. طباطبایی، ظاهر خطاب را حفظ می‌کند و آن را متوجه شخص پیامبر اکرم (ص) می‌داند؛ با این توضیح که چنین خطاب‌هایی نه برای احتمال انحراف پیامبر (ص)، بلکه برای تثبیت موضع رسالت، تأکید بر استقلال دین اسلام در برابر خواسته‌های اهل کتاب و تعلیم امت از طریق خطاب به پیامبر (ص) نازل شده‌اند. از این رو، وی انتقال مخاطب از پیامبر (ص) به امت را ضروری نمی‌داند و غرض هدایتی آیه را در همان ظاهر خطاب قابل تبیین می‌شمارد (۱۴۱۷ق: ج ۱: ۲۷۹-۲۸۲).

بررسی حاضر نشان می‌دهد که در این دسته از آیات، تعیین مخاطب حقیقی بیش از آنکه به ساختار نحوی وابسته باشد، به تحلیل سیاق، غرض هدایتی و قرائن بلاغی آیه بستگی دارد. در آیه ۱۲۰ سوره بقره، سیاق آیات بر نفی سازش اعتقادی با اهل کتاب و تثبیت هویت مستقل جامعه اسلامی دلالت دارد؛ از این رو، حفظ مخاطب ظاهری و تعمیم پیام هدایتی آن به امت، با ظاهر آیه و انسجام سیاقی سازگارتر از انتقال کامل مخاطب بر پایه قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» است. بنابراین، در این نمونه نیز، هرچند قاعده یادشده می‌تواند در تبیین بُعد تربیتی آیه نقش ایفا کند، اما به‌تنهایی قرینه‌ای کافی برای عدول از ظاهر خطاب به شمار نمی‌آید.

۲-۷. جدول خلاصه تطبیقی آیات،

برای شفافیت بیشتر، یافته‌های پژوهش در جدول زیر دسته‌بندی شده است. این جدول نشان می‌دهد که چگونه تفاوت در ساختار زبانی، به‌طور مستقیم بر ضرورت یا عدم ضرورت کاربست قاعده «ایاک أعنی» تأثیر می‌گذارد.

نمونه (آیه)	متن و ساختار زبانی (گونه‌شناسی)	دیدگاه فیض کاشانی در الصافی (کاربرست قاعده)	دیدگاه طباطبایی در المیزان (رویکرد تفصیلی)	ارزیابی نهایی (مبتنی بر یافته‌های پژوهش)
نمونه (۵۸)	«لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيْخْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (شرط ناظر به فرض محال)	خطاب ظاهراً به پیامبر (ص) است، اما به دلیل امتناع شرک بر او، مقصود اصلی اَمّت است و آیه از مصادیق روشن قاعده به شمار می‌رود.	خطاب حقیقتاً متوجه پیامبر (ص) است، اما از باب تنبیه بلاولای و بیان قانون کلی الهی؛ زیرا اگر شرک برای پیامبر (ص) مهلک باشد، برای دیگران به طریق اولی خواهد بود. نیازی به انتقال خطاب نیست.	نیاز به قاعده ندارد؛ ساختار شرطی محال به‌خودی‌خود دلالّت بر عدم وقوع شرط دارد و به‌راحتی با عصمت سازگار است. رویکرد علامه از انسجام بلاغی بیشتری برخوردار است.
نمونه (۷۴-۷۵)	«وَلَوْلَا أَنْ تُثَبِّتَاكَ لَقَدْ كَذَّبْتَ تَزَكُّنُ...»	(لولای امتناعیه) با استناد به روایات، مراد از خطاب، اَمّت هستند؛ زیرا «كَذَّبْتَ» (نزدیک شدی) با عصمت تنافی دارد و باید خطاب به دیگری منتقل شود.	«لولا» برای امتناع جزا به سبب وجود شرط است؛ یعنی تثبیت الهی محقق شد و اساساً لغزشی رخ نداد. تعبیر «كَذَّبْتَ» نیز تنها حکایت از مقام قرب و عظمت امتحان دارد، نه وقوع میل.	نیاز به قاعده ندارد؛ ساختار «لولا» صراحتاً امتناع وقوع فعل را می‌رساند و «كَذَّبْتَ» از نظر نحوی دلالّت بر وقوع خارجی ندارد. تفسیر علامه دقیق‌تر و منطبق با سیاق است.
نمونه (۶۰)	«وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ... حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (خبری مشمول بر هشدار)	بخش تهدیدآمیز آیه متوجه اَمّت است و پیامبر (ص) تنها مجرای ابلاغ است؛ زیرا رضایت اهل کتاب از پیامبر (ص) ناممکن است.	خطاب حقیقتاً متوجه پیامبر (ص) است، اما غرض تربیتی آن تثبیت استقلال دین اسلام و هشدار به اَمّت از طریق مخاطب قرار دادن اسوه خود است.	کاربرست قاعده، محتمل اما نیازمند قرینه است؛ برخلاف دو گروه قبل، در اینجا ساختار نحوی به‌تنهایی تعارض را برطرف نمی‌کند؛ اما می‌توان با تمسک به «تنبیه بالاولی» نیز آن را جمع کرد.
نمونه (۶۱)	«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ» (انشایی و عتابی)	به پیروی از روایات، این آیه را از روشن‌ترین مصادیق «إِيَّاكَ أَعْنِي» می‌داند که خطاب ظاهری به پیامبر (ص) است، اما حقیقتاً متوجه منافقان است.	در چارچوب «عنایت کلامی»، خطاب به پیامبر (ص) باقی می‌ماند؛ اما غرض نهایی، نکوهش منافقان و رسوا کردن دروغ‌گویی آنان از طریق عتاب به رهبر است.	این گروه بیشترین هماهنگی را با قاعده دارد؛ هرچند تفسیر علامه (حفظ ظاهر خطاب و انتقال غرض) از توسعه بی‌ضابطه قاعده جلوگیری می‌کند و ظرافت بلاغی عتاب را حفظ می‌نماید.

۸-۲. جمع‌بندی تطبیقی و ارزیابی روش‌شناختی دیدگاه فیض کاشانی و طباطبایی

تحلیل تطبیقی آیات مشتمل بر شرط محال، «لو»ی امتناعیه، نهی و عتاب نشان داد که اختلاف میان فیض کاشانی و طباطبایی ناظر به اصل اعتبار قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» نیست، بلکه به جایگاه این قاعده در منظومه قرائن تفسیری و نحوه اولویت‌بندی آنها بازمی‌گردد. هر دو مفسر این شیوه را در اصل، از اسالیب معتبر زبان عربی و روشی پذیرفتنی در موارد خاص می‌دانند؛ اما در تعیین قلمرو اجرای آن، دو رویکرد متفاوت اختیار کرده‌اند.

در منظومه تفسیری فیض کاشانی، روایات اهل بیت (ع) و اصل عصمت نقش تعیین‌کننده‌ای در تفسیر این دسته از آیات دارند؛ از این رو، هرگاه ظاهر خطاب با مبانی کلامی ناسازگار به نظر برسد، انتقال مخاطب به امت یا دیگر مکلفان راهکار غالب وی برای رفع تعارض است (۱۴۱۵ق: ج ۳: ۴۴۸؛ ج ۴: ۳۸۲). در مقابل، طباطبایی با پذیرش اصل عصمت و اصل مشروعیت این قاعده، آن را استثنایی بر حجیت ظهور می‌داند و تنها در صورت وجود قرائن معتبر لفظی، سیاقی، بلاغی یا روایی به انتقال مخاطب تن می‌دهد؛ از این رو، در بسیاری از موارد با بهره‌گیری از ظرفیت‌های درون‌متنی آیات، ظاهر خطاب را حفظ می‌کند (۱۴۱۷ق: ج ۷: ۱۸۹؛ ج ۹: ۲۸۵؛ ج ۱۷: ۲۵۶).

ارزیابی نمونه‌های بررسی‌شده بر پایه پنج معیار پژوهش، یعنی حجیت ظهور، انسجام سیاقی، اعتبار مستندات روایی، انطباق با قواعد بلاغی و سازگاری با مبانی کلامی امامیه، نشان داد که هیچ‌یک از این معیارها به‌تنهایی برای داوری درباره اعتبار کاربست این قاعده کفایت نمی‌کند. در برخی آیات، به‌ویژه ساختارهای شرطی و «لو»ی امتناعیه، ویژگی‌های نحوی و بلاغی خود آیه امکان جمع میان ظاهر خطاب و اصل عصمت را فراهم می‌آورند؛ در مقابل، در مواردی که افزون بر مبانی کلامی، روایات معتبر یا قرائن مستقل نیز بر انتقال مخاطب دلالت دارند، استناد به قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» از پشتوانه روش‌شناختی کافی برخوردار است.

همچنین بررسی مستندات روایی نشان داد که روایات اهل بیت (ع) اصل مشروعیت این شیوه تفسیری را تأیید می‌کنند، اما دلالتی بر تعمیم آن به همه آیات مشتمل بر نهی، عتاب و تهدید ندارند. از این رو، تعمیم قاعده بدون ارزیابی قرائن اختصاصی هر آیه، با مبنای حجیت ظهور و ضوابط پذیرفته‌شده تفسیر سازگار نیست (خوئی، ۱۳۹۴ق: ۲۵۱-۲۵۸؛ مظفر، ۱۴۲۳ق: ج ۱: ۱۶۹-۱۷۸).

برآیند نهایی پژوهش نشان می‌دهد که اختلاف فیض کاشانی و طباطبایی، بیش از آنکه اختلافی اعتقادی باشد، اختلافی روش‌شناختی در تنظیم سلسله‌مراتب قرائن تفسیری است. بر این اساس، قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» نه اصلی فراگیر برای رفع هر تعارض ظاهری با اصل عصمت است و نه قاعده‌ای استثنایی و کم‌کاربرد؛ بلکه اعتبار آن در هر آیه، به هم‌افزایی قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی وابسته است. مهم‌ترین دستاورد پژوهش حاضر نیز ارائه چارچوبی معیارمحور برای ارزیابی کاربست این قاعده است که می‌تواند مبنایی برای بازخوانی انتقادی کاربرد آن در دیگر تفاسیر و تدوین ضوابط دقیق‌تر در مطالعات روش‌شناسی تفسیر قرآن قرار گیرد.

نتایج

پژوهش حاضر با هدف نقد و ارزیابی کاربرست قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» در تفسیر الصافی و مقایسه آن با رویکرد تفسیری طباطبایی در المیزان انجام شد. یافته‌ها نشان داد که اختلاف این دو مفسر، نه در اصل اعتبار این قاعده، بلکه در جایگاه آن در منظومه قرائن تفسیری است. فیض کاشانی با اتکا به روایات تفسیری و اصل عصمت، دامنه کاربرد آن را گسترده‌تر می‌داند؛ در حالی که طباطبایی با تأکید بر حجیت ظهور، سیاق، ساختارهای بلاغی و قرائن درون‌متنی، انتقال مخاطب را تنها در صورت وجود شواهد معتبر موجه می‌شمارد. تحلیل تطبیقی آیات مشتمل بر شرط محال، «لو» و «لولا»ی امتناعیه، نهی، عتاب و تهدید نیز نشان داد که اعتبار کاربرست این قاعده تابع الگوی واحدی نیست، بلکه باید در پرتو مجموعه قرائن هر آیه ارزیابی شود. در برخی موارد، روایات معتبر و مبانی کلامی انتقال مخاطب را تأیید می‌کنند؛ اما در مواردی دیگر، ظرفیت‌های نحوی، سیاقی و بلاغی خود آیات، بدون نیاز به عدول از ظاهر خطاب، امکان جمع میان ظاهر آیات و اصل عصمت را فراهم می‌آورند.

دستآورد روش‌شناختی این پژوهش، ارائه چارچوبی معیارمحور برای ارزیابی کاربرست قاعده «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» است. بر اساس این چارچوب، اعتبار انتقال مخاطب نه به صورت پیشینی و نه بر پایه یک معیار منفرد، بلکه با ارزیابی هم‌زمان قرائن لفظی، سیاقی، بلاغی، روایی و کلامی در هر آیه سنجیده می‌شود. از این رو، اختلاف میان فیض کاشانی و طباطبایی، بیش از آنکه اختلافی اعتقادی باشد، اختلافی روش‌شناختی در نحوه اولویت‌بندی قرائن تفسیری است. این چارچوب، افزون بر تبیین دقیق‌تر قلمرو اعتبار اسلوب «ایاک أعنی واسمعی یا جاره»، الگویی روش‌شناختی برای ارزیابی دیگر قواعد و اسالیب تفسیری ارائه می‌کند و می‌تواند در بازخوانی نسبت روایات تفسیری با قرائن زبانی، سیاقی و بلاغی، و نیز در تحلیل اختلاف‌های روش‌شناختی مفسران در مواجهه با آیات خطاب، عتاب، نهی و تهدید به کار گرفته شود.

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، کاربرست این چارچوب در دیگر تفاسیر شاخص امامیه و اهل سنت، مانند مجمع‌البیان، التبیان، التحریر والتنویر و روح‌المعانی، بررسی شود تا میزان کارآمدی و قابلیت تعمیم معیارهای ارائه‌شده در سنت‌های مختلف تفسیری روشن‌تر گردد.

منابع

- قرآن مجید (۱۳۸۲). ترجمه محمد مهدی فولادوند. دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- آذریک، صبا و رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۹۲). خطاب‌های عتاب‌گونه به پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم و بررسی و نقد ترجمه‌های آن‌ها. مطالعات ادبی - قرآنی، ۱ (۱)، ۱۵۱-۱۷۴.
- ابن اثیر، ضیاء الدین نصرالله بن محمد (۱۴۲۰ق). المثل السائر فی أدب الكاتب و الشاعر (کامل محمد محمد عویضة، محقق). دارالکتب العلمیة.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۰۴ق). التحرير و التنویر (۳۰ جلد). الدار التونسية للنشر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب (۱۵ جلد). دار صادر.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۴۱۱ق). مغنی اللیب عن کتب الأعراب (مازن المبارک و محمدعلی حمدالله، محققان). دارالفکر.
- ابوعبید، قاسم بن سلام (۱۴۰۶ق). کتاب الأمثال. دارالمعرفة.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق). البرهان فی تفسیر القرآن (۸ جلد). مؤسسة البعثة.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۱ق). المطول فی شرح تلخیص المفتاح. منشورات رضی.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۴۱۱ق). أسرار البلاغة. دارالکتب العلمیة.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۴ق). البیان فی تفسیر القرآن. مؤسسة النشر الإسلامی.
- زركشى، بدرالدین (۱۴۱۰ق). البرهان فی علوم القرآن. دارالمعرفة.
- زمخشري، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). الكشف عن حقائق التنزيل. دارالكتاب العربی.
- سكاکی، یوسف بن ابی بکر (۱۴۰۷ق). مفتاح العلوم. منشورات رضی.
- سید مرتضی، علی بن الحسین الموسوی (۱۴۰۵ق). تنزیه الأنبياء. منشورات الشریف الرضی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. دارالفکر.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۸ق). الإیتقان فی علوم القرآن. دارالفکر.
- شلقامی، طه محمد مرسى (۲۰۲۵). عتاب الله عز وجل لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم في القرآن الكريم: تعريفه وأنواعه. مجلة علوم اللغة والأدب، ۱۳ (۱۳)، ۳۱۶-۳۳۵.
- <https://doi.org/10.21608/mala.2023.222556.1202>

- شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق). أوائل المقالات. المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن (۲۰ جلد). دفتر انتشارات اسلامی.
- عبداللهزاده آرانی، رحمت‌الله (۱۳۹۱). تعارض میان «روایات منع از تفسیر به رأی» و «لزوم تدبّر در قرآن» از نگاه فیض کاشانی و طباطبایی. پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن، ۱ (۱)، ۱۰۳-۱۲۰.
- عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (۱۴۰۸ق). جمهرة الأمثال. دارالفکر.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. مؤسسة النشر الإسلامي.
- علیمی، راشد سعد (۲۰۲۳). قيم تربوية ودعوية مستفادة من عتاب الله تعالى أولي العزم من الرسل على ضوء دراسة الآيات القرآنية. مجلة أبحاث، ۱۰ (۲)، ۱-۳۵. <https://doi.org/10.5284/1965-010-002-001>
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی (سید هاشم رسولی محلاتی، محقق). المكتبة العلمية الإسلامية.
- فیض کاشانی، محسن (۱۴۱۵ق). تفسیر الصافی (۵ جلد). دفتر انتشارات اسلامی.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). تفسیر القمی. دارالکتب.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. دارالکتب الإسلامية.
- مظفر، محمدحسن (۱۴۲۳ق). دلائل الصدق. مؤسسة النشر الإسلامي.
- معرفت، محمدهادی (۱۴۲۲ق). التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب. دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- مهدوی‌راد، محمدعلی و احمدنژاد، امیر (۱۳۹۰). بررسی روایت نزول قرآن بر مبنای «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» به عنوان قاعده‌ای در تفسیر آیات عتاب به پیامبر اکرم. علوم حدیث، ۱۶ (۴)، ۱۱۵-۱۳۰.
- میدانی، احمد بن محمد (۱۴۱۸ق). مجمع الأمثال. دارالمعرفة.
- هاشمی، احمد (۱۴۱۹ق). جواهر البلاغة. نشر البلاغ.

References (including transcribed/translated titles)

Holy Quran (2003). (M. M. Fooladvand, Trans.). Dār al-Qur'ān al-Karīm, Daftar-i Muṭāla'āt-i Tārīkh va Ma'ārif-i Islāmī. (in Persian)

Abū 'Ubayd, Qāsim b. Sallām (1986). *Kitāb al-Amthāl*. Dār al-Ma'rifa. (in Arabic)

'Allāma al-Ḥillī, Ḥasan b. Yūsuf (1996). *Kashf al-murād fī sharḥ Tajrīd al-i'tiqād*. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)

'Askarī, Abū Hilāl Ḥasan b. 'Abd Allāh (1988). *Jamharat al-amthāl*. Dār al-Fikr. (in Arabic)

'Ayyāshī, Muḥammad b. Mas'ūd (1961). *Tafsīr al-'Ayyāshī* (S. H. Rasūlī Maḥallātī, ed.). al-Maktaba al-'Ilmiyya al-Islāmiyya. (in Arabic)

Azarpik, Saba & Rezaee Esfahani, Mohammad Ali (2013). Khiṭābhā-yi 'itāb-gūna bi Payāmbār-i Akram (s) dar Qur'ān-i Karīm va barrisī va naqd-i tarjumahā-yi ānhā. *Journal of Literary and Quranic Studies*, 1 (1), 151-174. (in Persian)

Bahrānī, Sayyid Ḥāshim (1995). *al-Burhān fī tafsīr al-Qur'ān* (8 vols.). Mu'assasat al-Bi'tha. (in Arabic)

Fayḍ-i Kāshānī, Muḥsin (1994). *Tafsīr al-Ṣāfi* (5 vols.). Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)

Hāshimī, Aḥmad (1998). *Jawāhir al-balāgha*. Nashr al-Balāgh. (in Arabic)

Ibn 'Ashūr, Muḥammad al-Ṭāhir (1984). *al-Taḥrīr wa-l-tanwīr* (30 vols.). al-Dār al-Tūnisiyya li-l-Nashr. (in Arabic)

Ibn al-Athīr, Diyā' al-Dīn Naṣr Allāh b. Muḥammad (1999). *al-Mathal al-sā'ir fī adab al-kātib wa-l-shā'ir* (K. M. M. 'Uwayḍa, ed.). Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (in Arabic)

Ibn Hishām, 'Abd Allāh b. Yūsuf (1990). *Mughnī al-labīb 'an kutub al-a'ārīb* (M. al-Mubārak & M. 'A. Ḥamd Allāh, eds.). Dār al-Fikr. (in Arabic)

Ibn Manẓūr, Muḥammad b. Mukarram (1993). *Lisān al-'Arab* (15 vols.). Dār Ṣādir. (in Arabic)

Jurjānī, 'Abd al-Qāhir b. 'Abd al-Raḥmān (1990). *Asrār al-balāgha*. Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (in Arabic)

Khū'ī, Sayyid Abū al-Qāsim (1974). *al-Bayān fī tafsīr al-Qur'ān*. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)

Kulaynī, Muḥammad b. Ya'qūb (1987). *al-Kāfi*. Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (in Arabic)

Mahdavidad, Mohammad Ali & Ahmadnezhad, Amir (2011). Barrisī-yi rivāyat-i nuzūl-i Qur'ān bar mabnā-yi "Iyyākī a'nī wa-sma'ī yā jāra" bi-'unvān-i qā'ida'ī dar tafsīr-i āyāt-i 'itāb bi Payāmbār-i Akram. *Hadīth Sciences*, 16 (4), 115-130. (in Persian)

Ma'rifat, Muḥammad Hādī (2001). *al-Tafsīr wa-l-mufasssīrūn fī thawbihi al-qashīb*. Dānishgāh-i 'Ulūm-i Islāmī-yi Raḍavī. (in Arabic)

- Maydānī, Aḥmad b. Muḥammad (1997). *Majma' al-amthāl*. Dār al-Ma'rifa. (in Arabic)
- Muẓaffār, Muḥammad Ḥasan (2002). *Dalā'il al-ṣidq*. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)
- Qummī, 'Alī b. Ibrāhīm (1984). *Tafsīr al-Qummī*. Dār al-Kutub. (in Arabic)
- Sakkākī, Yūsuf b. Abī Bakr (1987). *Miftāḥ al-'ulūm*. Manshūrāt Raḍī. (in Arabic)
- Sayyid Murtaḍā, 'Alī b. al-Ḥusayn al-Mūsawī (1984). *Tanzīh al-anbiyā'*. Manshūrāt al-Sharīf al-Raḍī. (in Arabic)
- Shalqāmī, Tāhā Muḥammad Mursī (2025). 'Itāb Allāh 'azza wa-jall li-nabiyyihi Muḥammad ṣallā Allāh 'alayhi wa-sallam fī al-Qur'ān al-Karīm: Ta'rīfuhu wa-anwā'uhu. *Journal of Language and Literature Sciences*, 13 (13), 316-335. <https://doi.org/10.21608/mala.2023.222556.1202>. (in Arabic)
- Shaykh Muḥid, Muḥammad b. Nu'mān (1992). *Awā'il al-maqālāt*. al-Mu'tamar al-'Ālamī li-Alfiyyat al-Shaykh al-Muḥid. (in Arabic)
- Suyūṭī, Jalāl al-Dīn (1983). *al-Durr al-manthūr fī al-tafsīr bi-l-ma'thūr*. Dār al-Fikr. (in Arabic)
- Suyūṭī, Jalāl al-Dīn (1987). *al-Itqān fī 'ulūm al-Qur'ān*. Dār al-Fikr. (in Arabic)
- Ṭabāṭabā'ī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn (1996). *al-Mizān fī tafsīr al-Qur'ān* (20 vols.). Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
- Taftāzānī, Sa'd al-Dīn (1990). *al-Muṭawwal fī sharḥ Talkhīṣ al-Miftāḥ*. Manshūrāt Raḍī. (in Arabic)
- 'Ulaymī, Rāshid Sa'd (2023). Qiyam tarbawīyya wa-da'wīyya mustafāda min 'itāb Allāh ta'ālā ulī al-'azm min al-rusul 'alā ḍaw' dirāsāt al-āyāt al-qur'āniyya. *Journal of Abhath*, 10 (2), 1-35. <https://doi.org/10.5284/1965-010-002-001>. (in Arabic)
- Zamakhsharī, Maḥmūd b. 'Umar (1986). *al-Kashshāf 'an ḥaqā'iq al-tanzīl*. Dār al-Kitāb al-'Arabī. (in Arabic)
- Zarkashī, Badr al-Dīn (1989). *al-Burhān fī 'ulūm al-Qur'ān*. Dār al-Ma'rifa. (in Arabic)